

بررسی تطبیقی اندیشه‌های نقدی قدامة بن جعفر، ارسطو و افلاطون

عباس مدنی*

چکیده

سیر نقد یونانیان، شکوفایی علمی عظیمی را میان منتقدان عرب عصر عباسیان به سبب شیوع کارهای ترجمه و نقل تمامی آثار عملی باقیمانده از آثار یونانیان که محفوظ مانده بودند، به ویژه کتاب شعر و سخنوری، موجب شد. کمترین شکی وجود ندارد که اعراب این دو کتاب را می‌شناختند و از محتویات آنها — که آرا و نظریات ارسطو را در باب شعر یونانی و سخنوری یونانی دربر می‌گرفت — آگاهی داشتند. به نظر می‌رسد که ادبیات عرب به خصوص در دوره عباسیان، تحت تأثیر یونانیان، به ویژه در فلسفه و منطق، باعث ایجاد بعضی جهت‌گیری‌های فکری در زندگی عقلی اعراب شد، که در شکوفایی علم کلام نزد اعراب و نیز پیدایش فلسفه اسلامی سهیم بود. بر همین اساس، به طور حتم، عرصه ادبیات عرب در محاصره تأثیر فرهنگی‌ای قرار داشت که در محیط‌های فکر عربی و اسلامی رواج یافته بود و آن فرهنگی بود که تنها به آثار فکری عربی یا اسلامی اکتفا نمی‌کرد، بلکه تمامی آنچه اعراب از آثار یونانیان و دیگران به دست آورده بودند را دربر می‌گرفت و این گونه بود که ادبیات عرب توانست حیات فکری جدیدی را به تصویر بکشد. قدامة بن جعفر یکی از منتقدان برجسته عصر عباسی اول است که در افکار نقادانه خود از اندیشه‌های ارسطو، افلاطون و نیز نقادان دیگر عصر خویش بهره برده است. در مقاله حاضر، اندیشه‌های مهمی که باعث شد بسیاری از علمای بزرگ بلاغت بعد از وی از او تبعیت کنند، بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نقد ادبی، عصر عباسی، قدامة بن جعفر، ارسطو، افلاطون.

مقدمه

عصر عباسی، دوران بالندگی فرهنگی و علمی عرب بود. مرکز خلافت عباسیان، یعنی بغداد، جایگاه تلافی نژادها و ادیان، مذاهب و فرهنگ‌های مختلف محسوب می‌شد. شرایط محیطی و آمیختگی و رواج معارف مختلف به‌صورتی مطلوب در نقد ادبی اثر گذاشت، و نقد را که در عصر اموی مبتنی بر ذوق فطری بود، متکی بر فرهنگ علمی گسترده‌ای کرد و نقد ادبی توانست از سرمایه‌های علمی و ادبی وافر بهره‌مند شود. ناقدان عصر عباسی در عین بهره‌مندی از آیه‌های فطری انتقادی، در داوری‌های خود از آرای ایرانیان، هندیان و یونانیان در مفاهیم بلاغت نیز بهره می‌گرفتند.

آشنایی علما و منتقدان عرب با آثار یونانیان و راه و روش آنان در آموزش ادبیات و نقد آن نمود بسیار زیادی دارد؛ به‌گونه‌ای که به‌سختی می‌توان تمامی اشکالی را که در نقد ادبی اعراب نمایان شد، تعیین کرد. علمایی همانند جاحظ، ابن وهب، حازم قرطاجنی، ابن معتز، قدامه بن جعفر... در بسیاری از مباحث انتقادی خویش از علمای یونان بهره برده‌اند که مهم‌ترین این افراد، قدامه بن جعفر است.

قدامه بن جعفر، رومی‌ای مسیحی بود که توسط المکتفی — که بین سال‌های ۲۸۹-۲۹۵ هـ. خلافت را در دست داشت — مسلمان شد. او بین سال‌های ۲۷۶-۲۶۰ هـ. در بصره به دنیا آمد. هنگامی که به سن بلوغ رسید، به بغداد رفت. در آنجا رشد کرد و علم را نزد بزرگان آن شهر، از جمله مبرد، آموخت. او مانند پدرش از دبیران دستگاه عباسی در بغداد بود که به سبب علم عمیقش در فلسفه و منطق مشهور شد. اما کار او در دستگاه عباسیان او را به نوشتن دو کتاب خراج، و فن نگارش و کتابت واداشت؛ چنان که کتاب‌های بسیاری مانند نقد شعر، نقد نثر، کتاب سیاست، کتاب جوابی به علی بن معتز که اباتمام را عیب گفته بود و کتاب فن مجادله را نوشته است. او در سال ۳۳۷ هـ. در بغداد — پایتخت حکومت عباسیان — دار فانی را وداع کرد. (یاقوت، ۱۲۱/۱۷؛ البغدادی، ۲۰۵/۷؛ الزرکلی، ۱۹۸۰)

به نظر می‌رسد که قدامه بن جعفر از فرهنگ یونانی فایده‌ها برده است، و برای همین در علم منطق به او اشاره می‌شد، چنان که از فیلسوفان شناخته‌شده آن زمان بود و تفسیر او از

مقاله اولی از شنیدن طبیعی، یعنی «شنیدن کیهانی» ارسطو، در کتابی مخصوص مجادله — چنان که پیش‌تر ذکر شد — آمده است؛ اما کتاب او در مورد مالیات (خراج) بر توانایی او در علم حساب دلالت دارد. ابو حیان توحیدی به نقل از علی بن عیسی وزیر می‌گوید:

قدامه کتابش را در سال ۳۲۰ هـ. به من عرضه کرد. من آن را سنجیدم و آن را پخته و نیکو یافتیم. در توصیف فنون بلاغت در جایگاه سوم که کسی در آن از طریق لفظ و معنا با او مشارکت نداشت، یگانه بود. خلیل بن احمد در نهادن عروض با او مشارکت داشت ولی او از زشت لفظ و در توصیف بلاغت سست بلاغت یافتیم؛ انگار که آنچه توصیف می‌کند، آن نیست که می‌شناسد و انگار آنچه که به آن دلالت می‌کند، آن نیست که به آن راهنمایی می‌کند. (التوحیدی، ۱۹۳۹م: ۲/۱۴۵)

به جرأت می‌توان گفت فرهنگ یونانی که قدامه — بن جعفر از آن متأثر است، او را به نوشتن و تألیف موضوع نقد ادبی واداشته است؛ چرا که در جایگاه سوم، در کتابش با عنوان مالیات، بسیار از کتاب هنر سخنوری ارسطو تأثیر پذیرفته است، چنان که تأثر او از منطق ارسطویی و نیز کتاب شعر ارسطو، او را به نوشتن کتاب نقد شعر هدایت کرده است. بگذریم از اینکه فرهنگ یونانی بود که او را به ایجاد قضیه «معنی» به خصوص در رساله‌اش با نام «جوابی به ابن معتز در آنچه اباتمام را عیب گفته است» واداشت؛ با علم به اینکه پیوند او با ثعلب یا دیگر علمای قرن سوم، او را در به دست آوردن نکته‌های ادبی مهمی یاری کرد که به قصد استخراج بیشتر آرای نقدی خود در آنها تعمق می‌کرد.

نقد شعر

به نظر می‌رسد که قضیه نقد شعر از مهم‌ترین قضایای ادبی بود که علمای قرن سوم را به خود مشغول می‌داشت. در این دوره، کتاب‌های بی‌نظیری مانند نقد شعر ناشی، عیار شعر ابن طباطبا، قواعد شعر ثعلب و بدیع ابن معتز نوشته شد. قدامه — بن جعفر بر بعضی آگاهی یافته و به صورت مثبت یا منفی از آنها تأثیر پذیرفته است؛ چنان که از بعضی دیگر از روی قصد یا نادانسته غافل شده است. این موضوع از گفته صریح خود او مبنی بر اینکه «کسی را که کتابی در نقد شعر نوشته باشد و خوب را از بد جدا کند، نیافتیم.» (ابن جعفر، نقد الشعر، ص

(۱) دریافت می‌شود.

وی در جای دیگر گفته است:

اما علم تشخیص شعر خوب از بد: زمانی که مشاهده کردم عده‌ای از مردم به علم‌آموزی پرداختند و در آن تفحص و جست‌وجو کردند و معلوم شد که چنین سخنانی به‌خصوص در شعر بیشتر از سایر انواع دیگر است و مردم در نوشتن کتابی در این مورد کوتاهی کرده‌اند، سعی کردم در این مورد تا جایی که امکان دارد، صحبت کنم. (همان، ص ۲)

هدف قدامه بن جعفر، فهم علم شعر و مطالعه آن به‌صورت دقیق بود و این امر او را به‌سمت نوشتن کتاب تأثیرگذارش، یعنی *نقد/شعر* [نقد شعر]، سوق داد. او کتاب خود را با این جمله شروع کرده است: «علم شعر به بخش‌های زیادی همانند علم عروض شعر، کلام، علم معانی شعر، هدف‌های آن و علم حسن و قبح شعر تقسیم می‌شود». وی یادآور می‌شود که مردم سعی کردند کتاب‌هایی در تمامی این علوم به‌جز علم خیر بنویسند، که آن، علم تشخیص شعر خوب از بد است؛ البته عده‌ای در آن همت گماردند ولی تعداد کمی به مقصود رسیدند.

قدامه و ارسطو

از ابتدای کتاب احساس می‌شود که قدامه بن جعفر بسیار از تفکر یونانی تأثیر پذیرفته است. کتاب نقد شعر از سه بخش تشکیل شده است؛ که قدامه بخش اول را به تعریف شعر اختصاص می‌دهد و از مفهوم یونانی آن درمی‌گذرد و دانش منطق خود را ترسیم می‌کند. او می‌گوید: «شعر، سخن موزونِ قافیه‌داری است که بر معنایی خاص دلالت می‌کند». سپس کلام خود را به‌شکل منطقی در این تعریف از هم جدا می‌کند:

گفتیم سخن بر اصل کلام دلالت می‌کند که مواد اولیه شعر است. همچنین به موزون اشاره کردیم، که آن را از هر چه غیرموزون است، جدا می‌کند؛ چراکه کلام یا موزون است یا غیرموزون. اعتقاد داریم بین آنچه کلام موزون قافیه‌دار است با آنچه قافیه‌ای و مقطعی ندارد، باید حدی قایل شویم؛ چراکه اگر کسی بخواهد به این شکل چیزهای زیادی بگوید، امکان دارد و هیچ ملامتی بر وی نیست. (همان، ص ۱۰)

قدامه بن جعفر از منطق ارسطویی تأثیر می‌پذیرفت؛ به‌ویژه در مواردی که از حدود، تعاریفات

و اجزایی که آنها را شکل می‌دهد، مطالبی ذکر کرده است، مانند جنس و فاصله‌هایی که جوهر شناخته شده را تصویر می‌کند. او می‌گوید:

این حد، از جنس عمومی شعر و بخش‌هایی که آن را از غیر آن متمایز می‌کند، گرفته شده است. معانی این جنس، همانند این مطلب است که برای هر محدودی معنای خاص خود وجود دارد؛ چراکه انسان مثلاً خود را به اینکه جاندار ناطق و میرا است، محدود می‌کند. ابتدا معنی زندگی، تحرک و احساس — که همان جنس انسان است — در انسان وجود دارد؛ سپس، معنی نطق، تخیل و یادآوری و فکر که او را از آنچه ناطق نیست، جدا می‌کند؛ و نهایتاً معنی مرگ که همان قبول پایان حرکت است. علاوه بر این، لفظ که جنس شعر است، در آن موجود است، و آن حرفی خارجی است که به شکل پشت‌سرهم بر آن وارد می‌شوند، اعم از وزن و قافیه و آنچه که لفظ بر آن دلالت می‌کند.

قدامه بن جعفر در تعریف عمومی خود از شعر، از تعریف ارسطو در سوگنامه تأثیر گرفته است؛ چراکه آن را مجموعه‌ای از عناصر تشکیل‌دهنده‌اش می‌داند. وی دریافته بود که ارسطو در مورد هر عنصری از این عناصر، سخنی جداگانه ذکر کرده است؛ پس از او پیروی می‌کند و در تعریفش از شعر، تمامی عناصر تشکیل‌دهنده آن را برحسب آنچه می‌بیند و لفظ و معنا و وزن و قافیه را شامل می‌شود، می‌گنجاند. علاوه بر این، او به پیوند لفظ و وزن و پیوند معنا و قافیه در جمیع حالات از حیث کمی یا کیفی اشاره می‌کند.

به نظر قدامه بن جعفر، لفظ باید گستاخ باشد، حروف از مخارج خود به راحتی خارج شوند و در لفظ فروغی از شیوایی وجود داشته باشد. اما عیوب لفظ آن است که بد ادا شود، یا بر غیر راه زبان اعراب و کلام جاری شود؛ یعنی غریب و بر پایه پیچیده‌گویی استوار باشد که زیبایی و کیفیت آن را از آن می‌گیرد. همچنین، وزن باید راحت و سبک باشد؛ اما عیب آن این است که در خروج از عروض و تخلیع محدود باشد. قافیه باید سلیس، روان و مصرح باشد. عیب‌های مشهور قافیه عبارت‌اند از اقواء (عدم رعایت حرف روی)، تخمیخ، ایطاء و اسناد.

او به پیوند لفظ و وزن اشاره می‌کند و اعتقاد دارد که شکل‌گیری اسم‌ها و افعال در شعر باید چنان که هستند، کامل و مستقیم باشد. موضوع وزن نباید شکل آنها را با کم و زیاد کردن تغییر دهد که این به دو فن منطق و نحو برمی‌گردد. به نظر او، عیب لفظ و وزن در حشو و تزییب و تغییر و تفصیل رخ می‌نماید. اما در مورد پیوند قافیه با معنی، قدامه به ضرورت

متعلق بودن آن با آنچه قبلاً ذکر شد، و همساز بودن با آن در جهت نظم که با توشیح یا ایغال همراه است، اعتقاد دارد.

او در اشاره‌ای دیگر به عیوب قافیه می‌گوید: شاعر باید بر سجع بدون اینکه انتظار فایده‌ای در معنا داشته باشد، تکیه کند.

ستودن معانی

قدامه در ستودن معانی درمی‌یابد که هدف‌ها و اغراض شعر بسیارند؛ اما فقط در مورد اغراض خاصی سخن می‌گوید. به نظر او، اهداف شعر شامل مدح، هجو، مرثیه، تشبیه، توصیف و نسیب است که هر کدام از این اغراض دو لبه خوب و بد دارند. حرکت قدامه با شرح ستایش‌های پسندیده آغاز می‌شود و هنگامی که به مدح می‌رسد، مشاهده می‌کند که غالباً ستایش از مردان است مگر اینکه شعرا در اوصاف زنان چیزی گفته باشند. این خود شکل دیگری از شعر است که مراد آن تشبیب است و قدامه آن را فروع مدح می‌داند.

قدامه معتقد است که ستایش مردان باید با ذکر فضایل آنها که طبق نظر او به چهار فضیلت اصلی بازمی‌گردد، باشد؛ زیرا تیزفهمی، شرم، بیان، سیاست، کفایت، زیرکی، علم و شکیبایی درباره نادانی جاهلان و غیر از آن، از عقل ناشی می‌شود، چنان که از آن شجاعت، حمایت، دفاع و حرکت به سوی مشکلات سخت می‌تراود. مهمان‌نوازی و بخشش به سائل، محصول عدل است و قناعت و کم‌خوردن و پاکدامنی، نتیجه عفت.

او شش صورت را نتیجه این اصول می‌داند: از ترکیب عقل و شجاعت، صبر بر پیشامدها به وجود می‌آید و از ترکیب عقل با بخشش، خوبی و نیکی و خوش‌قولی شکل می‌گیرد؛ همچنین، از ترکیب عقل با عفت، پاک‌ی و ساده‌زیستی ناشی می‌شود؛ ترکیب شجاعت و بخشندگی، فرصت جبران از دست‌رفته‌ها را فراهم می‌کند؛ ترکیب شجاعت و عفت، دوری از زشتی‌ها و غیرت بر ناموس را به وجود می‌آورد و از سخا و عفت حاصل می‌شود.

تأثیر از کتاب سخنوری ارسطو

به نظر می‌رسد قدامه در مدح و هجو از کتاب سخنوری ارسطو تأثیر گرفته است که در

بخش منافرات این کتاب — که بخش مربوط به مدح و نکوهش است — آن را بسط می‌دهد. قدامه بدون اینکه مباحث را به‌طور کامل تطبیق دهد، از ارسطو پیروی می‌کند و این امر هنگامی نمایان‌تر است که پایه‌ی اساسی فضیلت و یا فروع آن را شرح می‌دهد. او سرانجام نظریه‌ی ارسطو در فضیلت را که اعتقاد دارد بین دو ردیلت واقع می‌شود، تأیید می‌کند؛ همچنین، به ستایش از غلو در شعر و شکل‌های مختلف مدح اشاره می‌کند و آنها را با توجه به کسانی که هدف مدح شعرا قرار می‌گیرند، همانند خلفا، امراء، وزراء، نویسندگان، رهبران، فرماندهان، اهل بادیه و صحرا و شهرنشینان، تقسیم می‌کند و روشن می‌کند که بر شاعر است که در بخشی از معانی آنها را بیاورد که البته این نیز از تأثیرات ارسطو است.

ستایش هجو

قدامه معتقد است «هجو»، از خصلت‌های بد و یا فضایل متضاد، مانند خیانت، هرزگی، خست و نادانی یاری می‌گیرد. او ردایل را چنان‌که جالینوس در کتاب/خلاق روح شرح داده است، کوری قوه‌ی تمییز می‌انگارد و گفته‌هایش را با بحث درباره‌ی نوحه‌سرایی ادامه می‌دهد. او بین مرثیه و مدح تفاوتی قایل نمی‌شود، جز اینکه از دید او، آنچه در لفظ می‌آید، دلیل بر از دست رفتن است؛ مانند «کان» [بود] و «تولی» [رفت]. اگر این امر در نوحه‌سرایی درست باشد، در بیان تسلیت و سرسلامتی کاربردی ندارد که البته باز هم در اینجا می‌توان تأثیر ارسطو را مشاهده کرد؛ چراکه مترجمان کتاب هنر شعر، این را از گفته‌های ارسطو در مورد مدح و تبدیل آن به سوگنامه که نوحه را نیز شامل می‌شود، دریافته‌اند. بر همین مبنا، مشاهده می‌کنیم که ابن‌سینا در خلاصه‌ای که از کتاب هنر شعر ارسطو ارائه داده است، می‌گوید: «طراغلودیا (تراژدی)، مدحی است که از انسان مرده یا زنده می‌شود.» (بدوی، فن‌الشعر لارسطالیس، ص ۱۶۹).

تشبیه

«تشبیه» از نظر قدامه این است که شیء‌ای به شیء دیگر فقط در یک مورد شبیه باشد؛

چراکه اگر شباهت کامل وجود داشته باشد، عین همان چیز خواهد شد. اما وصف، ذکر چیزی از حالات یا اشکال است. هنگامی که قدامه به بحث در مورد نسیب می‌رسد، ذکر اخلاق، رفتار و آثار عشق زنان توسط شاعر را ضروری می‌داند. قدامه بین نسیب و غزل فرق می‌گذارد. از دید او، غزل همان معنایی است که انسان در علاقه به زنان و گفتن نسیب برای ایشان ابراز می‌دارد. بنابراین، غزل از نظر قدامه، جوانی کردن و دنبال عشق زنان رفتن است؛ درحالی که «نسیب» همان ذکر غزل است و در آن، از ازدست رفتن جوانی، افراط در محبت، درد عشق و ترحم سخن به میان می‌آید، چنان که در آن، میعادهای عاشقان و جایگاه‌های لهو و اشتیاق را یادآوری می‌کنند.

به نظر قدامه، این اغراض، از جمله معانی شعر هستند؛ همچنان که معانی دیگری نیز وجود دارد که شاعر باید به آنها توجه کند. اولین معنی که باید به آن توجه شود، «درستی تقسیم» است که گویی شاعر تمامی این معانی را به جا آورده است. در این باره سروده نصیب بن رباح — شاعر عمر بن عبدالعزیز — را مثال می‌آورد که گفته است:

فقال فریق القوم: لا، و فریقهم نعم و فریق قال: و یحک ما ندری

گروهی از آن قوم گفتند نه و گروهی گفتند بله، و گروهی گفتند: وای بر تو، نمی‌دانیم.

(ابن جعفر، نقد الشعر، ص ۹۴)

مقابله

قدامه از درستی «مقابله» صحبت می‌کند و اعتقاد دارد که شاعر باید معانی موافق و بعضی معانی مخالف را در شعر قرار دهد و با موافق‌ها، موافقت و در مخالفت‌ها، آنچه را که با درستی آن مخالف است، بیان کند؛ چنان که شاعر گفته است:

و اذا حدیث ساعنی لم اکتب و اذا حدیث سرنی لم أشر

اگر سخنی به من توهین کند، افسرده نمی‌شوم و اگر گفته‌ای خوشحالم کرد، سرمست نمی‌شوم.

که در ازای سرنی (خوشحال)، ساعنی (توهین)، و به ازای الاکتئاب (افسردگی)، الاشر (سرمستی) را قرار داده است. (همان، ص ۹۶)

اگر سخن از «مقابله» نزد ابن معتر وارد «مطابقه» و «طباق» می‌شود، قدامه از ارسطو در سخنوری و گفته‌اش درباره نوشتن عبارت بهره می‌گیرد و می‌گوید: چنان که در هنر سخنوری ابن سینا شرح داده است:

شاید اتصال کلام موصول چند بخش باشد که مقسم (تقسیم شده) نام دارد، چنان که گفته‌اند: من از فلان کس که چنین و چنان گفت، تعجب کردم. پس اینان اقسام مورد تعجب هستند. شاید اقسام در مقابله مانند این گفته ایشان باشد: از آنها بعضی مشتاق ثروت و بعضی مشتاق لهو و لعب بودند؛ اما عاقلان، کم‌کاری کردند و ناامید شدند، درحالی که احمقان پیروز و موفق شدند. مقابله‌ها اگر درست پشت هم قرار بگیرند، درخشش و زیبایی به وجود می‌آورند. (بدوی، فن الخطابه عند ابن سینا، ص ۲۲۸)

از معانی ستوده نزد قدامه، «درستی تفسیر» است و آن وقتی است که شاعر در بیتی دو معنی متقابل ارائه دهد و سپس در بیت بعدی شرح این دو معنی را بیاورد و چه بسا که در مصرع اول معنی معینی بیاورد، سپس در مصرع دوم همان بیت را شرح دهد. بعد از آن، در مورد «التمیم» سخن می‌گوید: او کسی است که کیفیت خوب معنا را با اعتراض یا احتیاط تمام کند؛ همان چیزی که ابن معتر این شکل را اعتراض نام نهاده بود. در جایی می‌گوید: «اعتراض کلام در کلامی رخ می‌دهد که معنایش ناتمام مانده است؛ در نتیجه، رجوع کند و معنای آن را با یک بیت تمام کند». قدامه این اصطلاح را از تعریف ابن معتر اخذ کرده است و برای آن سخن طرفه بن عبد را ذکر می‌کند که:

فسقی دیارک - غیرمفسدها
صوب الربیع و دیمه تهمی
سرزمینت را بدون تخریب، هنگام بهار با بارش بارانی نم‌نم و ممتد آبیاری کرد. (ابن جعفر، نقد الشعر، ص ۹۹)

تکافوء

از مزیت‌های کیفیت معنی در نزد قدامه ابن جعفر، «تکافوء» است که ابن معتر از آن بانام «المطابقه» یا «الطباق» یاد کرده است؛ چنان که بشار از قول محدثان گفته است:

إذا ایقظتک حروب العدی فنبه لها عمرا ثم نم

اگر سواران دشمن، تو را از خواب بیدار کردند، عمرو را بیدار کن و سپس خود بخواب.
 قدامه می‌گوید: «بیدارش کن و بخواب، تکافوء است، که اثری قوی بر کیفیت شعر دارد.
 (همان، ص ۱۰۵)

التفات

قدامه «التفات» را به بخشی از بخش‌های التفات که ابن معتمر در *البدیع* آورده است، مختص می‌کند و آن هنگامی است که تصور می‌شود شاعر معنی را رها کرده و به چیز دیگری روی آورده است. سخن عبدالله معاویه - بن عبدالله بن جعفر از این جنس است:

اجمل اذا ما كنت لا بد مانعا و قد يمنع الشيء الفتى وهو مجمل
 اگر مانعی پیش روی نمی‌بینی، خوش رفتار و معتدل باش؛ زیرا که چیزهایی مانع از اعتدال
 مرد می‌شوند. (همان، ص ۱۰۶)

کیفیت شعر

قدامه همچنین از مزیت‌های کیفیت شعر از طریق پیوند لفظ و معنا سخن می‌گوید؛ و در این میان، به مساوات اشاره می‌کند و آن این است که لفظ مساوی معنا باشد. او همچنین درباره صنعت «اشاره» بحث می‌کند که از دید او آن است که لفظ اندک با ایما یا لمحهای که به آن دلالت می‌کند، معانی زیادی را شامل شود؛ همانند گفته امری القیس در توصیف اسبش:

علی هیکل يعطيك قبل سؤاله أفانين جری غير كز ولاوانی^۱

بر اسب قوی هیکلی سوار است و پیش از آنکه از او بخواهی، او را به تو می‌بخشد و با تو انواع همراهی‌ها را بدون هیچ‌گونه خست و سستی انجام می‌دهد.

یکی از انواع پیوند لفظ و معنا در دیدگاه قدامه، «مترادف‌ها» هستند. «مترادف» عبارت است از اینکه شاعر معنایی بر معانی بیفزاید، و در نتیجه، همانند بیت زیر که در توصیف گردن

۱. هیکل: اسب قوی؛، أفانین: انواع؛ غیرکز: بدون هیچ‌گونه امساک. (← نقد الشعر، ص ۱۱۱)

معشوق است، عمل نمی‌کند:

بعیده مهوی القرط اما لنوفل ابوها، و اما عبد شمس، فهاشم

در این بیت، تمثیل وجود دارد. «تمثیل» عبارت است از هماهنگی لفظ و معنا؛ و آن زمانی به وجود می‌آید که شاعر بخواهد به یک معنای ویژه اشاره کند، اما کلامی را بیان می‌کند که به معنایی دیگر دلالت دارد که آن معنای دیگر به همراه کلام شاعر نشان‌دهنده قصد اصلی او است. مانند سخن عبدالرحمن بن علی بن علقمه بن عبده که گفته است:

أوردتهم و صدور العیس مسنفة والصیح بالکواکب الدری منحوراً
صبح زود، آنها را به سمت آب بردم. شترها هنگام راه رفتن، گردن کشیده بودند و رنگ آسمان قرمز بود، انگار که با ستاره‌ها، سرش را بریده بودند.

قدامه از صفت هماهنگی لفظ، وزن و معنا با قافیه صحبت می‌کند و آن را وسیله «توشیح» می‌داند؛ مانند شاعری که می‌گوید:

تمنیت أن ألقى سلیمًا و مالکًا علی ساعه تنسی الحلیم الأمانیا
در ساعتی که انسان عاقل آرزوهایش را از یاد می‌برد، آرزو داشتم سلیم و مالک را دیدار کنم. (همان، ص ۱۰۵)

در این بیت، کلمه «تمنیت» و کلمه «قافیه»، بر هماهنگی با یکدیگر گواهی دارند. قدامه می‌افزاید: از انواع هماهنگی قافیه با کل بیت، یکی «ایقال» نام دارد؛ به این معنا که شاعر پس از پایان معنای بیت، کلمه‌ای را در قافیه می‌آورد تا با آن کلمه اضافه، معنای بیت را بهتر نمایان سازد. او در این خصوص به شعر زیر از امری القیس استناد می‌کند:

كأنَّ الوحشِ حولِ خبائنا و أرحلنا الجزعُ الذی لم یثقب

چشمان حیوانات وحشی در شبی تاریک و دراز در اطراف چادر ما همچون مهره‌های گردنبندی که هنوز سوراخ نشده است.

امرئ القیس در این بیت، تشبیهی کامل قبل از پایان قافیه به وسیله چشمان وحوشی که برق می‌زنند، ایجاد کرده است؛ اما در توصیف خود باز هم تأکید می‌کند و می‌گوید: «سوراخ

۱. المسنّف: آگاهی که گردن خود را جهت حرکت بالا می‌کشد. (همان، ص ۱۷)

نشده‌اند».

و نیز شعر اعشی:

کناطح صخره یوماً لیوهنہا فما وھنت و اوھی قرنہ الوعل

بز کوهی به سنگی شاخ می‌زند تا آن را سست و ضعیف کند، اما آن سنگ سست نمی‌شود، درحالی که شاخ بز ضعیف می‌شود.

در این شعر، تشبیه و توصیف تا کلمه «قرنه» کامل است؛ اما او به قافیه نیاز دارد که آن هم کلمه «وعل» است؛ چراکه او بز را از هر حیوان کوهی دیگری که شاخ می‌زند، برتر می‌داند. این حیوان با شاخش به قله کوه می‌زند ولی باعث آسیب دیدنش نمی‌شود. این مقیاس‌های آغازین برای زیبایی شعر بود که «صفات زیبایی شعر» نامیده شده است. این صفات از کتاب‌های ارسطو، موسوم به سخن و شعر و نیز از نوشته‌های جاحظ، ابن معتر، اصمعی و دیگران استنباط می‌شود.

عیب‌های شعر

قدامه، در فصل سوم درباره عیوب شعر صحبت می‌کند و در مقابل هر شکل از عیوب شعر، شکل مناسب آن را ارائه می‌دهد. او همچنین درباره عیوب لفظ بحث می‌کند و آن را «معاظله» می‌نامد. علاوه بر این، وی درباره عیوب قافیه‌های شعر، معانی، عیوب مدح، هجاء، مرثیه‌ها، غزل و عدم تطابق معانی با الفاظ که آن را به «فساد» در تفسیر نامگذاری کرده‌اند، محال یا تناقض در معانی، ریتم شعر و عدم هماهنگی معانی با اوزان شعر و یا معانی با قافیه‌های شعر نیز صحبت کرده است.

معاظله

ناقدان قدیم درباره «معاظله» و پیچیدگی در شعر مباحثی را بیان کرده‌اند. از جمله ایشان، خلیفه دوم عمر بن خطاب است. هنگامی که او درباره زیبایی در ترکیب الفاظ، معانی و انتخاب کلمات شعر زهیر بن سامان صحبت می‌کند، می‌گوید: «او (زهیر) معاظله نمی‌کند». قدامه نیز

به دیدگاه عمر درباره زهیر اشاره کرده است.

ولی از نظر قدامه، «معاظه»، نامناسب بودن استعاره و زشتی آن است. پس می‌گوید:
«نباید استعاره را در چیزی که مناسب آن نیست، وارد کنیم»؛ و او در این باره (استعاره نامرتبط)، به نمونه‌ای از شعر اوس اشاره می‌کند که می‌گوید:

و ذات هدم عارِ نواشرها تسمط بالماء تولبا جدعا

همانند زنی که لباس کهنه می‌پوشد و پسری را مانند کره‌خر با آب داغ می‌شوید.

که در اینجا شاعر، غلامی را «کره‌خر» (تولب) نام نهاده است.

او برای نشان دادن زشتی استعاره، به شعر شاعری اشاره می‌کند:

و ما رقدالولدان حتی رایته علی البکر یمریه بساق و حافر

هنگامی که بچه‌ها خوابیده‌اند، او پایش را مانند سم اسبان حرکت می‌دهد.

که پای آدم را به سم (حافر) تشبیه کرده است. این گونه استعارات نامناسب، هیچ توجیهی ندارند. تعداد فراوانی از شاعران بزرگ از استعاره استفاده کرده‌اند اما به این زشتی نبوده است و ناقد می‌تواند درباره استعارات آنها توجیهی پیدا کند، مانند شعر امری‌القیس هنگامی که با شب صحبت می‌کند:

فقلت له لما تمطی بصلبه و أردف اعجازا و ناء بكلکل

من با شب هنگامی که دراز کشیده بود و دست و پاهایش را کش می‌داد و به‌کندی حرکت می‌کرد، صحبت می‌کردم.

در اینجا، شاعر احساس می‌کند که حرکت شب خیلی کند و آهسته است. انگار شب فقرات استخوان و پشت دارد که یواش یواش خمیازه می‌کشد و بدنش را کش می‌آورد؛ درحالی که شب بدن ندارد. (همان، ص ۱۳۰)

به‌نظر می‌رسد قدامه در مورد معانی «معاظه» و «استعاره» دچار اشتباه شده است؛ زیرا «معاظه» را از معنای اصلی خود خارج ساخته است و «استعاره» را از مفهومی که دارد، تغییر داده و این باعث پیچیدگی مفهوم اصطلاحات نقدی و نیز از بین رفتن ارزش تاریخی این اصطلاحات که در ذهن منتقدان جا گرفته بود، شده است.

«شوقی ضیف» در این باره می‌گوید:

قدامه «معاظه» را به زشتی «استعاره» تشبیه کرده است؛ مانند اطلاق برخی از شاعران که پا را با «سم» مترادف کرده بودند. اما این در واقع معاظه نیست، بلکه یکی از عیوب استعاره است. (ضیف، ۱۹۷۷: ۹۱)

قدامه تلاش‌هایی در موضوع نقد در کتاب خود با نام نقدالشعر انجام داد. این کتاب، ثمره فرهنگی نقدی وسیع است و در نتیجه آگاهی او از مکاتب نقدی یونانی و کتب ادبیات عربی تا زمان خودش — مانند کتاب‌های جاحظ، ابن معتر، اصمعی، ثعلب — نوشته شده است و به همین دلیل می‌توان گفت کتاب *نقدالشعر* قدامه، ثمره پیوند ادبیات عرب با نقد یونان است.

مکاتب نقدی جدید

قدامه بن‌جعفر، آغازگر تأسیس مدرسه نقد جدیدی است که کتاب *نقدالشعر* او پایه‌های آن را بنیاد گذاشت. وی در این کتاب، از عناصر ساده شعر — مانند لفظ، معنا، وزن، و قافیه — شروع می‌کند و سپس عناصر مرکب شعر — مانند لفظ و معنا، لفظ و وزن، معنا و وزن، و معنا و قافیه — را شرح می‌دهد:

علم شعر، اقسامی دارد که عبارت‌اند از:

۱. علم عروض و وزن شعر،
۲. علم قافیه‌ها و مقاطع،
۳. علم غریب شعر (و استفاده از کلمات و معانی غیرمعمولی در شعر)،
۴. علم معانی و اهداف شعر،
۵. علم زشتی و زیبایی شعر. (ابن‌جعفر، *نقدالشعر*، ص ۱۰)

قدامه، علم پنجم — یعنی علم زشتی و زیبایی شعر — را به چهار مورد دیگر اضافه کرد. از دید او، زیبایی شعر مستلزم رعایت موارد زیر است:

۱. لفظ آسان، مخارج حروف آسان، دارای فصاحت و به‌دور از زشتی باشد. لفظ نباید باعث زشتی شعری شود که لحن نامتناسبی با قواعد عربی دارد که قابل اعراب نیست؛ و یا شعر نباید به‌دور از لطافت و معاظه باشد.

۲. وزن و عروض، آسان و مرصع باشد؛ درحالی که نقص شعر، خروج از عروض، تخلیع

و استفاده از مجازی‌های سنگین است.

۳. استفاده از قافیه با حروف زیبا و مخارج سلیس. اما قافیه بد، عیب‌های قدیمی، مانند اقواء (اختلاف حدو و توجیه)، تخمیع و ایطاء و سناد (اختلاف حدو و تأسیس) دارد.
۴. هماهنگی لفظ و وزن، یعنی اسماء و افعال در شعر به صورت کامل و مستقیم. شاعر نباید از روی اجبار کلمات را برای حفظ وزن کم یا زیاد کند. حشو، تثلیم، تذیب، تغییر و تفصیل عیوب آن است که این عملیات هماهنگی طبیعی میان لفظ و وزن را برهم می‌زند.
۵. هماهنگی و انسجام قافیه با معنا به گونه‌ای که کلمه بعد و قبل در ارتباط باشد و به شکلی هماهنگ و منسجم و منظم نمایان شود و نقص آن، وجود قافیه با تکلف یا سجع بدون فایده در معنا است.

قدامه در کتاب نقد شعر خود، با اتکا به منطق، به توضیح حصر معانی اقدام کرد؛ زیرا او متوجه شده بود که سختی شعر، به علت معانی آن است. همچنین، صفات خوب و بد در معانی را آشکار کرد و متوجه شد که معانی منحصر به این موارد است: مدح، هجا، مرثیه، تشبیه، توصیف و غزل. صفات خوب آن عبارت‌اند از: صحت تقسیم، صحت مقابله، صحت تفسیر، صحت اکمال، صحت مبالغه، صحت برابری و التفات؛ و در مقابل، صفات زشت آن عبارت‌اند از: تناقض و ریتم سخت و مخالفت با عرف.

از دید قدامه، مواردی چون مساوات و برابری، اشاره، تمثیل، مطابقت و هماهنگی، از مشخصات حسن ترکیب معانی با الفاظ است و عیوب آن عبارت‌اند از: خلل، یعنی نقص یا افزایش که باعث فساد در معنا شود و اگر معنا و وزن به خوبی با هم ترکیب شوند، صحت و کمال شعر به وجود می‌آید، اما اگر این هماهنگی میان معنی و وزن فاسد شود، شعر منقلب و دچار بریدگی خواهد شد.

آنچه واضح است، این است که قدامه - بن جعفر در کتاب خود تحت عنوان نقد شعر و نقد بلاغت، ماده بزرگ و مهمی را جمع‌آوری کرد که ناقدان و ادبای عرب در مراحل بعدی تلاش کردند آن ماده بزرگ را با ریشه عربی اصلی خود و ریشه منطقی و فلسفی و نقد یونانی مرتبط کنند.

مکتب نقدی قدامه

قدامه بن جعفر تلاش کرد انقلابی در نقد ذوقی «ناهنجار» سلیقه‌ای و نقدی روشن براساس مبانی علمی ثابت پایه‌ریزی کند و مبانی، قواعد و اصطلاحات را میان نقد فنی و قاعده منطقی فلسفی مجتمع سازد. این امر باعث ایجاد مفهوم نقد علامی محکم نزد قدامه شد که این اصطلاح با ناهنجاری نقد سلیقه‌ای مقابله کرد. عیسی بن عبدالله ظاهری از قدامه پرسید: منظور شما از اشاره‌ای که درباره نقد شعر می‌کنید، چیست؟ قدامه پاسخ داد: «اشاره یعنی معانی زیاد در یک لفظ کوچک و وجود ارتباط میان آن دو»؛

و برای نمونه، بیتی از زهیر را ذکر کرد:

فانی لو لقیئتک و اتجهنا لکان لکل منکره کفاء

اگر تو را می‌دیدم و با هم می‌رفتیم، برای هر مسئله‌ای، راه‌حلی پیدا می‌شد. (همان، ص

۸۵)

علاوه بر این، قدامه توجه زیادی به معانی در دو حالت ساده و مرکب داشت و تلاش می‌کرد مرزهای آن را مشخص سازد. او براساس یک تصور نظری که بر یکپارچگی مبتنی بود، معنای اصلی را مانند تنه درخت و معانی بعدی را به‌عنوان شاخه‌های آن در نظر می‌گرفت.

در نظر قدامه، انسان، موضوع اصلی همه اهداف شعر بود. انسان به‌مثابه تنه درختی بود که شاخه و میوه و برگ‌هایی از آن منشعب می‌شد؛ زیرا انسان هدف مدح و هجو بود و در مرحله بعد، موضوع مرثیه‌ها، غزل و توصیفات قرار می‌گرفت. موضوع دیگری که قدامه درباره آن صحبت کرده، رابطه تصویری یا تشبیهی است که در واقع همه این موضوعات گاهی با موضوعات مثبت، مانند مدح، و گاهی با موضوعات منفی، مانند هجو، مرتبط‌اند.

قدامه، افلاطون و ارسطو

براساس نظریه فضیلت افلاطون که قدامه از آن تأثیر گرفته بود، مدح حاوی چهار

فضیلت است:

۱. عقل: که شاخه‌های آن عبارت‌اند از تیزهوشی، حيله، بیان، سیاست و کفایت، اقرار و پذیرش با حجت و منطق و دانش، بردباری و دوری از سفاهت و نادانی.
 ۲. شجاعت: که شاخه‌های آن عبارت‌اند از حمایت از دیگران، دفاع، انتقام، قتل حریفان و حرکت در مسیری پر از خطر و آزار دشمن و پرهیت‌بودن.
 ۳. عدالت: که شاخه‌های آن عبارت‌اند از بخشش، پاسخ به فقرا و اکرام مهمان.
 ۴. عفت: که شاخه‌های آن، قناعت و پاکی است.
- اما اساس هجو، سلب این فضایل و تحقیر شخصی است که در شعر می‌آید. قدامه درباره فضیلت‌های مرکب متشکل از عقل و شجاعت — که مدح آن باعث ایجاد صبر و شکیبایی است — و درباره حالت مخالف آن، یعنی نقص عقل و عدم وجود شجاعت — که هجو آن باعث ایجاد تسلیم و شکستگی می‌شود — صحبت کرده است.
- قاعده معنا نزد قدامه، یا براساس مدح است که مدح و مرثیه و برخی توصیفات را دربر می‌گیرد و یا براساس هجو است که برپایه ضدیت یا مدح مطرح می‌شود و شاعر در آن صفات فضیلتی را از فرد سلب و صفات او را به صفات زشت و ناپسند تبدیل می‌کند.
- همان‌طور که قدامه درباره قاعده اخلاقی — که شعر فنی بر آن پایدار است و ریشه آن به نظریه اخلاق نمونه افلاطونی متصل است — صحبت می‌کند، از لغو و مبالغه در صفات مثبت در حالت مدح و صفات منفی در حالت هجو نیز سخن می‌گوید. این امر باعث شد که برخی از صاحب‌نظران تصور کنند که روش نقدی اخلاقی قدامه دچار تناقض شده است.
- درواقع، قدامه تحت‌تأثیر این سخن ارسطو قرار گرفته است: «تشبیه، پیروی و تقلید یعنی ستایش اخلاقی است.» (ارسطو، ۱۹۸۰: ۹۹). او همچنین به تعریف ارسطو از فضیلت — «فضیلت یعنی حدوسط بین دو سمت» — اعتقاد دارد؛ اما معتقد است که مبالغه یا اغراق در شعر، برای مبالغه‌آمیز کردن تشبیهات و توصیفات است و به ماهیت و حقیقت شیء توصیف‌شده مربوط نیست.

منتقدان در زمان قدامه، به دو گروه تقسیم می‌شدند:

۱. گروهی که غلو و افراط در معانی را قبول داشتند،

۲. گروهی که به حدوسط معتقد بودند.

قدمه با گروه اول هم عقیده بود و می گفت:

غلو و اغراق در نزد من بهتر است و این عقیده در نزد اهل فن و اصحاب نظر در شعر، از قدیم الایام وجود داشته است. من شنیده‌ام که یکی از آنها گفته است: بهترین شعر، دروغ‌ترین آن است. فلاسفه یونان نیز بر این عقیده بودند. (ابن جعفر، نقدالشعر، ص ۲۶)

این دیدگاه نقدی جسورانه قدمه باعث تمایز و برتری کار شعری فنی بر کار شعری گزارشی شد. این نگاهی تازه به قاعده صداقت اخلاقی است که ابن طباطبا علوی در عیارالشعر و آمدی در کتاب الموازنه از آن دفاع کرده‌اند.

بنابراین، غلو و اغراق در نزد قدمه، خروج توصیف از مرحله صفات ممکن و رسیدن به مرحله‌ای است که احتمال وقوع آن بعید است ولی امکان وقوع آن محال نیست. شعر زیر از نمرین تولب، نمونه آن است:

تظل تحفر عنه إن ضربت به بعد الذراعین والساقین والهادی

این ضربه شمشیر علاوه بر اینکه گردن، پاها و دست‌های دشمن را قطع کرد، به زمین رسید و در آن فرو رفت.

این حالت که شمشیر، دست و پای دشمن را قطع کرد و به زمین فرو رفت، از خاصیت شمشیر خارج نیست ولی امکان وقوع آن بعید است.

اما برای نمونه‌ای که امکان آن محال است و مبالغه در آن امکان‌پذیر نیست، شعری از ابونواس ذکر می‌کند:

یا امین لله عش أبدا دم علی الأيام والزمین

ای امین خدا همیشه زنده بمانید.

قدمه این نمونه را به‌عنوان افراط و غلو زشت نامگذاری کرده است (همان، ص ۱۳۳-۱۳۲)، چراکه زندگی ابدی خارج از طبع انسان است و شاید دیدگاه قدمه در این مورد با دیدگاه ارسطو مرتبط باشد. ارسطو در قانون احتمال (ص ۱۰۵) می‌گوید:

در رابطه با صداقت شعر، آنچه که محال است ولی احتمال وقوع آن وجود دارد، بهتر از چیزی است که محال نیست ولی وقوع آن ممکن است.

ارسطو به آنچه محال است، اشاره می‌کند؛ زیرا وقوع چیزی که ممکن نیست، با منطق و قانون علیت تناقض دارد.

مبالغه

باینکه قدامه به مبالغه و اغراق اعتقاد داشت، استعمال کلمات ناپسند را برای شاعر تجویز می‌کرد. این دیدگاه، بر این قاعده فلسفی که ماده و صورت اصلی طبیعت بر آفریدن و ابداع استوار است، متکی بود. به عبارت دیگر، معانی شعر، ماهیت کار شعر، و شکل شعر، به‌مثابه چهره شعر است. شاعر جنبه‌های مثبت را براساس اخلاق ترسیم می‌کند و جوانب منفی و رذالت را به ذهن خود راه نمی‌دهد و اگر این‌گونه نباشد، هجو در شعر ممنوع خواهد شد، زیرا شاعر در حالت هجو، از صفات زشت موجود در انسان انتقاد می‌کند که هدفش نیز کسب فضیلت است. به همین دلیل، هجو به‌عنوان یک ساختار فنی کامل محسوب می‌شود که هدف اصلی آن انسان است.

یکپارچگی احساسات روانی

وحدت و احساسات روانی شاعر در یک حالت و نیز قبول تضاد و تناقض، موضوع بحث قدامه بوده است؛ و تفسیر این حالات، به دیدگاه ارسطو در کتاب مقولات متکی بود. وی معنای تقابل و علت تناقض را نیز شرح می‌دهد؛ و در ادامه اشاره می‌کند که بنا به سخن ارسطو، اشیا در چهارچوب رویارویی چهارگونه‌اند:

۱. از نظر اضافه: مانند پدر و فرزند، و غلام و مولا؛
۲. از نظر تضاد، مانند خیر و شر، و گرم و سرد؛
۳. از نظر عدم وجود، مانند وجود و عدم وجود؛
۴. از نظر نفی و اثبات، مانند: زید نشسته است و زید نشسته نیست. (ابن جعفر، تقد/شعر،

ص ۱۲۴)

وی نمونه‌ای از تناقض از حیث تضاد را در شعر ابونواس ذکر می‌کند:

کان بقایا ما عفا من حبابها تفاریق شیب فی سواد عذار
تردت به ثم انغری عن ادیمها تغری لیل عن بیاض نهار

حباب شراب همچون تک‌موهای سفید درمیان موهای سیاه است. حرکت حباب‌ها بر روی سطح جام مانند شیبی است که به پایان می‌رسد و سفیدی روز بعد از آن نمایان می‌شود.

ابونواس در توصیف سفیدی حباب شراب در بیت اول، آن را به سفیدی موی سر و در بیت دوم، حرکت حباب روی شراب را به حرکت شب سیاه توصیف کرد.

قدمه در مورد تجویز افراط، فحاشی و تناقض، به معنای تفکرات یونانی و به‌ویژه تفکر ارسطو متکی بود و آن را به‌نحو جالبی در شعر عربی به کار می‌گرفت. او توانایی بالایی در تطابق صحیح شواهد شعری با مبانی نقدی خود از یک سو و منطبق کردن این شواهد با نظریات و دیدگاه‌های فلسفه یونانی از سوی دیگر داشت. وی روشی نقدی متکی بر فرهنگ یونانی برای خود ساخت و براساس آن تلاش کرد شعر عربی را از نگاه جدید بخواند؛ ولی میزان موفقیت یا عدم موفقیت او، موضوع بحث ما نیست. بدون شک، وی تلاش بی‌سابقه‌ای در این زمینه کرد؛ زیرا او اولین منتقدی بود که سعی کرد شعر و تفکر را ادغام کند و هدفش تأسیس علم بیان عرب و ایجاد پایه‌های علمی انتقادی سالم به‌منظور پیاده‌سازی و استحکام این علم بود. این معادله میان فکر و شعر و بیان، او را مجبور کرد نگاهی عمیق به شعر از حیث صحت تقسیم، مقابله، تفسیر و تناسب و برابری از یک سو و سقم تقسیم، مقابله، تفسیر، تناسب و برابری از سوی دیگر داشته باشد.

منطق شعر

منطق شعر در نظر قدمه که بر دو پایه بالا — یعنی صحت یا عدم صحت موارد شعری — استوار بود، ابداعی در شعر محسوب نمی‌شود؛ زیرا این مشخصات، شعر را از کلام معمولی و بالاتر از آن جدا نمی‌کند. از این‌رو، قدمه به ویژگی‌های دیگر و ساختار منطق فنی دیگر که به منطق فلسفی خودش نزدیک بود، نیاز داشت؛ و آن، رسیدن به منطق شعر بود. قدمه به این امر واقف بود؛ لذا به اشاره لطیف و اختصار فنی به‌عنوان یک عنصر اضافی در

شاهکار و ابداع اقدام می‌کند. او به شعری از ابوسمط مروان بن ابی حفصه که در مدح شراحیل ابن معن ابن زائده است، اشاره می‌کند و می‌گوید:

رأيت ابن معن أنطق الناس جوده فكلف قول الشعر من كان مفعما
و أرخص بالعدل السلاح بأرضنا فما يبلغ السيف المهند درهما
بخشش ابن معن باعث زیبا شدن سخن مردم شد؛ همچنین باعث شد کسانی که قبلاً شعر نمی‌گفتند، به سرودن آن مشغول شوند. عدالت و امنیت باعث شد سلاح در سرزمین ما بی‌ارزش شود، تاجایی که یک شمشیر خوب یک درهم ارزش ندارد. (همان، ص ۳۷)

این، اختصاری ظریف و اشاره‌ای زیبا در بالاترین مراحل مدح است. شاعر در این شعر می‌گوید: سخاوت و بخشش این مرد باعث رشد نطق مردم شده است و مردم به دلیل بخشش او شاعر شده‌اند. در بیت دوم آمده است: عدالت این مرد باعث امنیت و آسایش شده، به گونه‌ای که قیمت سلاح کاهش یافته است و قیمت یک شمشیر خوب حتی به یک درهم نمی‌رسد. در واقع قدامه بیشتر به پیروی منطقی در ابداع شعری متکی بود و به امور عقلی در شعر کمتر توجه می‌کرد. این امر باعث تفاوت وی با ابن طباطبای علوی در کتاب عیار شعر می‌شود که او منتقدان را به دقت در حقایقی که عقلانی است، دعوت می‌کند. او شعر گزارشی، روشن، صادقانه و بااخلاق را نمی‌پسندد؛ در حالی که ابن قدامه، اغراق‌آمیز بودن، ناسزاگویی و تناقض در شعر را ترجیح می‌دهد.

نکته جالب توجه درباره قدامه، دیدگاه وی پیرامون استعاره است؛ چراکه او طبیعت و ارزش تشخیص استعاره را انکار می‌کند و آن را قبول ندارد مگر اینکه آن را به‌عنوان تشبیه به حساب آورد، همانند تفسیر وی از شعر امریء القیس درباره شب:

فقلت له لَمَّا مَطَى بصلبه و أردف اعجازا و ناء بكلکل

و به شب هنگامی که دراز کشیده و دست و پاهایش را کشیده بود و به‌کندی حرکت می‌کرد، گفتم.

ابن قدامه درباره این شعر می‌گوید:

این شب در درازی، شبیه کسی است که تازه از خواب بیدار شده است و عضلات و ستون فقرات خود را کش می‌دهد، نه به‌عنوان اینکه شب یک بدن دارد که می‌خواهد آن را

درازتر کند. (همان، ص ۱۳۰)

این امر نشان می‌دهد که قدامه در معانی، مسامحه و سهل‌انگاری می‌کرده است، درحالی‌که در ساخت تصویر شعری سهل‌انگاری را نمی‌پذیرد؛ به همین دلیل سعی می‌کند از استعاره خلاص شود، گویی که استعاره برای او جالب نیست. می‌گوید:

آن چیزی که به این شکل بوده است و معنای مجازی دارد، آسان‌تر و سبک‌تر از چیزی است که معنای مجازی ندارد و غیرمعمول و دور از استفاده مردم است. (همان)

این قدامه از استعاره دور از تصور بسیار انتقاد کرده، زیرا ساختار نقدی او را که مبنی بر منطقی است، ویران می‌کند. او متکی بر عرف و عادت در استعاره و برخی از موضوعات دیگر شعر بود، به‌گونه‌ای که مخالفت با عرف را در شعر عیب می‌دانست و می‌گفت: مخالفت با عرف، از عیب‌های معانی است. همچنین، از آوردن معانی که با عادت و طبع مخالف است، انتقاد می‌کند، مانند بیت زیر از مدار:

و خال علی خدیگ ببندو کانه سناالبدر فی دعجاء باد دجونها

قدامه در این مورد می‌گوید: چیزی که معمول است، این است که «خالی که سیاه‌رنگ است، روی گونه سفید است و این شاعر هنگامی که خال را مانند ماه و گونه را مانند شب توصیف کرده، معنا را منقلب ساخته است.» (همان).

عدم توجه به حالت روانی

قدامه بن‌جعفر در ابداع فنی شعر، هیچ توجهی به حالت روانی شاعر و شنونده نداشت؛ که این امر باعث تعجب است، به‌ویژه اینکه می‌دانیم قدامه با فلسفه یونانی ارتباط شدیدی داشت و به‌خصوص از نظریه مثل و خیال افلاطون و ارسطو و تفسیر آن توسط فلاسفه مسلمان آگاهی داشت.

عدم توجه و استتکاف از حالت روانی شاعر و توجه و تمرکز بر اثر فنی شاعر نزد قدامه، در درجه اول، باعث عدم توجه او به معنا شده بود و در درجه دوم بیشتر به ابداع، آفریدن معانی جدید و عالی در شعر تمایل داشت. این امر باعث شد که وی به موضوع سرقت شعری

اهمیت زیادی ندهد؛ زیرا دیدگاه وی مانند دیدگاه جاحظ است که عقیده داشت معانی، یک میدان مشترک دارند که همه می‌توانند از آن استفاده کنند و راه استفاده از آن برای همه باز است. آنچه برای قدامه خیلی مهم بود، این بود که فقط به شاهکار و ابداع شعر توجه شود. در این مورد، ملاحظت شعر چیزی به معنا اضافه نمی‌کند؛ زیرا از مشخصات معنا نیست و تکرار در شعر چیزی از عالی بودن تشبیه نمی‌کاهد، هرچند که شعر خوب باشد. این موضوع نشان می‌دهد که قدامه به قواعد فرهنگی و یونانی و قواعد بیان عربی به شدت متکی بوده است. آگاهی قدامه از فرهنگ یونانی، روش درک مرحله‌ای منطقی مدح و هجو در شعر را برای او آسان‌تر کرد ولی باعث عدم درک وی از غزل و شروط فنی غزل شد؛ زیرا سختی شروط منطقی درمقابل احساسات قوی عشق اثری ندارد و مقیاس‌هایی را که می‌توانیم در شعر مدح و هجو از آن استفاده کنیم، نمی‌توان در تحلیل شروط فنی غزل به کار برد. به همین دلیل درمی‌یابیم که قدامه در فهم غزل توانایی زیادی نداشت. او به‌عنوان یک نمونه عالی از غزل، دو بیت زیر را ذکر می‌کند:

یوَدُّ بَأْنَ یَمْسِی سَقِیْمَا لَعْلَهَا اِذَا سَمِعَتْ عَنَهٗ بِشْکُوٰی تَرَاوَسَلَهٗ
و بَهْتَرٌ لِّلْمَعْرُوفِ فِی طَلْبِ الْعَلِی لِتَحْمَدِ یَوْمَا عِنْدَ لَیْلِی شَمَائِلَهٗ

این عاشق آرزو دارد مریض شود تا معشوقه‌اش برایش نامه‌ای بفرستد و دوست دارد کارهای بزرگ و بافضیلت انجام دهد تا مردم او را نزد معشوقه‌اش ستایش کنند.

این بهترین غزل از نظر قدامه است. او می‌گوید:

عاشق می‌بیند بیماری از عشق آسان‌تر است، در نتیجه احساس می‌کند که با پیغام معشوق شفا پیدا می‌کند. در بیت دوم، به مشخصات شخصی خود قانع نشد بلکه نیاز داشت فضایل دیگری برای شخصیت خود کسب کند تا موقعیت خوبی در نزد معشوقش به‌دست آورد که این بالاترین درجه محبت است. (همان، ص ۶۸)

علت اینکه قدامه از این دو بیت به‌عنوان بهترین غزل نام می‌برد، ارتباطی است که میان عشق و اخلاق والای فضیلت برقرار است نه براساس احساسات، تجربه و منفعل بودن عاشق. ابیات زیر از ابی‌صخر هذلی نیز چنین است:

اِذَا وَالذِّی اُبْکِی وَاَضْحَکُ وَالذِّی اَمَات وَاَحْیَا وَالذِّی اَمْرَهٗ الْاَمْرُ

لقد كنت تيهها و في النفس هجرها بتأتا لأخرى الدخر ما طلع الفجر
 فما هو الا ان اراها فجاءه فأبهت لاعرف لدى و لانكر
 هر بار که عشق را می بینم، به سختی و مشکل بودن آن سوگند یاد می کنم و تصمیم
 می گیرم که از او جدا شوم؛ اما هنگامی که دوباره او را می بینم، میبوهت می شوم و اختیارم
 را از دست می دهم. (همان، ص ۶۷)

مشکل قدامه در موضوع غزل، ناشی از عدم صحبت ارسطو درباره غزل و فن شعر در غزل بود. ارسطو فقط به مدح و هجو اکتفا نکرده است و این امر باعث شد که قدامه در ایجاد قواعد عمومی غزل با مشکل مواجه شود.

قدامه توانست موازین صحت و نقص را در شعر مدحی و هجوی نشان دهد و مانند یک دانشمند، شروط دقیق را برای تشبیهات، صفات ساده و مرکب در معانی به مخاطب بنمایاند تا وی بتواند درباره شعر داوری انتقادی صحیح انجام دهد و حسن و قبح شعر را براساس قواعد نقدی مشخص کند. به همین دلیل، کتاب نقد شعر وی، یکی از کتاب های برجسته و پیشتاز در نزد عرب است؛ هرچند که گاهی مانند تختخواب «بروکرست» است، یعنی اگر مرد قبلندی بخواهد روی آن تخت بخوابد، باید قسمتی از پاهایش را قطع کند.

نتیجه گیری

آنچه از بررسی حاضر حاصل می شود، این است که قدامه بن جعفر، از روش علمای یونان، به ویژه ارسطو و افلاطون، در «نقد شعر» و نیز در «نقد نثر» پرده برمی دارد که در کتاب اول وی دلایل گویایی بر آن می یابیم؛ مانند آنچه درباره حد و نوع و جنس و فصل ارائه می دهد که اصطلاحات منطبق ارسطویی هستند. او با قواعد نقدی که ذکر می کند، سخن را علو می بخشد که بیشتر آنها را با تأثیر از روش نقد یونانی آغاز کرده است، به ویژه در آنجا که غلو در حد میانه با الهام از دست اندرکاران شعر قدیم برتر است. او می افزاید: «فلاسفه یونانی در شعر بر طریق زبان خود بودند» (همان، ص ۲۶)؛ که این سخن، ما را به یاد این گفته ارسطو می اندازد که «ناممکن قانع کننده در شعر، از ممکن قانع کننده برتر است» (ارسطو، ص ۷۷).

قدامه در این گفته‌اش که ستایش باید برپایه فضایل روحی مثل عقل و شجاعت و عدل و دانایی باشد، از ارسطو پیروی می‌کند؛ چراکه استاد یونانی گفته بود: فضیلت قدرتی است که می‌تواند ما را به سمت نیکویی‌های بسیار سوق دهد. اجزای فضیلت یا نمودهای آن عبارت‌اند از عدالت، شجاعت، مروت، بخشندگی، عظمت، چشم‌پوشی، مغز و حکمت.

قدامه حمایت، دفاع، انتقام‌گیری و کشتن دشمنان را به‌عنوان اجرای شجاعت، یعنی از فضایل روحی که باعث ستایش می‌شوند، می‌شمرد؛ و این همان صحبت ارسطو است که اعتقاد داشت مجازات دشمنان از سهل‌گیری با آنان زیباتر است، چراکه مقابله به‌مثل عین عدالت است و هر عدلی زیبا است. فروتنی و به‌دست‌آوردن شرف، از چیزهای زیبا و از نمودهای والای فضیلت هستند. (همان، ۱۶۸/۹)

پافشاری قدامه بر میانه‌روی در فضایل و اینکه هر فضیلتی میانه دو امر نکوهیده است و افراط در فضیلت به نکوهش منجر می‌شود، برگرفته از تفکرات ارسطو است. ارسطو در کتاب /اخلاق اذعان می‌کند که اگر افراط و تفریط، کمال را به تباهی می‌کشاند، پس میانه‌روی حق است که به‌تنهایی می‌تواند آن را تأیید کند. این، هدف تمامی هنرمندانی است که عادت دارند به‌طور صحیح به کارهای خود بنگرند. فضیلت که از هر هنری هزار بار بهتر و درست‌تر است، همواره رو به کمال دارد، چنان‌که خود سرشت انسانی نیز همواره به‌دنبال این میانه‌روی کامل است. (همان، ۲۴۷/۱)

کتابنامه

- ابن جعفر، قدامه. *تقدالشعر*.
ارسطو. ۱۹۸۰. *فن‌الشعر*. تحقیق شکری عیاد. القاهره.
_____. *کتاب‌الخطابه: الکتاب‌الاول*.
_____. *کتاب‌الاخلاق: الی نیکوماخس*.
بدوی، عبدالرحمن. *فن‌الشعر لارسطالیس*.
_____. *فن‌الخطابه عند ابن‌سینا*.
البيگدادی. *تاریخ بغداد*.

- التوحيدى، ابوحيان. ١٩٣٩. الامتاع والمؤانسه. تحقيق احمد امين و احمدالزين. القايره.
الزركلى، خيرالدين. ١٩٨٠. الاعلام. بيروت: دارالعلم.
ضيف، شوقى. ١٩٧٧. البلاغه، تطور و تاريخ. دارالمعارف بمصر.
قصى الحسين. ١٩٩٣. انتروبولوجيه الصوره والشعر الجاهلى. بيروت: الاهليه النشر والتوزيع.
ياقوت. معجم الادباء.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی